

شش چهره‌ی گاندی

آ. راگو کومار

برگردان: پویا موحد

با نگاه به متون مفصل و فراوان و کلاف سردرگم شیوه‌های متناقضی که برای فهم یا سوءفهم گاندی به کار گفت: «راستش، هیچ یک از ما (Omkar Sane هم‌صدا با دکتر اومکار سین -) رفته است، می‌توان حتی واقعاً سعی نکرده‌ایم که گاندی را بفهمیم، دست‌کم نه تا آنجا که بخواهد ما را به دردمر بیندازد... جذابیت گاندی در همین درک‌های اشتباه از اوست. برای خود گاندی مفید بوده که او را اشتباه بفهمند چون به تصور «عظمت او افزوده و به ایده‌ی "گاندی" ابعادی عظیم بخشیده است

روز ۱۵ اوت ۱۹۴۷، روز باشکوهی که هموطنان گاندی بالاخره آزادی خود را به دست آوردند، باید برای او نقطه‌ی اوجی می‌بود؛ نقطه‌ی اوج تلاش‌های او در سراسر زندگی، و پیروزی نهایی جنبشی که تحسین جهان را برانگیخته بود. اما در قلب مرد ساکن حیدری‌هاوس اثری از شادمانی نبود. این پیروزی که او برای آن فداکاری‌ها کرده بود، به مذاقش تلخ بود، و چشم‌اندازی محتوم از آینده‌ای تاریک آن را تیره می‌کرد. او بعد از ظهر روز پیش از آن به دوستی چنین نوشته بود: «کورمال کورمال در جست‌وجوی آن‌ام که آیا کشور را گمراه کرده‌ام؟» چگونه می‌توانیم شخصی را درک کنیم که حاضر نیست برای «آزادی»‌ای که حاصل رنج طولانی‌مدت خودش بود، شادمانی کند؟

ظهور گاندی چالشی یا پاسخی به نظریه‌های غالب غرب درباره‌ی توسعه یا پیشرفت تمدن غربی بود. به طور خاص‌تر، او واکنشی بود به مسیری که غرب از آغاز تمدن صنعتی خود در پیش گرفته بود. برای فهم گاندی، باید سفر فلسفی غرب از قرون شانزدهم و هفدهم را به خوبی درک کنیم، یعنی از همان روزهایی که دین و حکومت از یکدیگر جدا شدند و در تغییرات اجتماعی، خشونت به ابزاری اجتناب‌ناپذیر و بی‌جایگزین تبدیل شد. به این ترتیب، او از دو رهگذر، پادنهادی را در برابر غرب گذاشت و علیه جداسازی دین از سیاست (دین در قاموس او همان اخلاق و معنویت بود) و علیه اجتناب‌ناپذیری خشونت استدلال کرد. اهمیت بسیاری از اندیشه‌های اولیه‌ی او این بود که حاصل خوانش برخی جنبش‌های فکری حاشیه‌ای در غرب مانند گیاهخواران، کوئیکرها، فابیان‌ها و نسخه‌های ملایم‌تر آنارشیست‌ها و امثال آنها بود. در آن زمان اغلب روشنفکران، از هر سنجی که بودند، بیشتر محو برنامه‌های اصلی غرب یعنی مدرنیته، علم اثبات‌گرا، صنعتی‌شدن، دموکراسی پارلمانی و امثال آن بودند. در چنین بستری، گاندی در دوران خود بی‌همتا بود.

اگر چه نیروی فکری او تا حد زیادی از منابع سنتی هندو نشئت گرفته بود اما اندیشه‌ی او به همان میزان از خوانش وسیعش از جنبش‌های غربی نیرو می‌گرفت.

برای بحث کنونی، شش رویکرد را برای شناخت او برگزیده‌ام. برای فهم بهتر گاندی، توجه متن حاضر را اریک اریکسون، (Pannalal Dasgupta) به این منابع محدود کرده‌ام: رومن رولان، پانلال داسگوپتا آشیش ناندی، آنتونی پارل و پژوهش‌های خودم در زمینه‌ی سنت‌های آنارشیستی. البته رویکردهای موجود به فهم این شخصیت رازآلود بیش از این‌هاست.

گاندی رومن رولان: رولان به شدت متأثر از فلسفه‌ی ودانتای هند بود، به‌ویژه از رهگذر آثار سوامی - ۱ او که هرگز از هند دیدار نکرد، سه کتاب مهم نگاشت و در آنها (Swamy Vivekananda) ویوکاناند به رامکریشنا پاراماهاامسا، ویوکاناند و گاندی پرداخت. گاندی به علت مشارکت در جنبش‌های آفریقای جنوبی بین سال‌های ۱۸۹۳ و ۱۹۱۴، از قبل در آفریقای جنوبی و انگلستان شناخته شده بود. اما رولان بود که گاندی را به دیگر بخش‌های اروپا معرفی کرد. اثر او با عنوان «ماهاتما گاندی - مردی که با کلیت هستی یکی شد»، یکی از نخستین تحلیل‌های سیستماتیک از فلسفه و آثار گاندی را ارائه داد و از جمله به موضوع خشونت‌پرهیزی پرداخت.

رولان در گاندی «صبر بی‌نهایت و محبت بی‌نهایت» یافت. از نظر رولان، گاندی کسی بود که «قوی‌ترین نیروی محرکه‌ی دینی در دو هزار سال گذشته را به عرصه‌ی سیاست بشری وارد کرد.» به عبارت دیگر، گاندی سرشتی دینی دارد و اندیشه‌ی او اساساً دینی است. «او بنا به ضرورت، رهبری سیاسی را برعهده گرفت زیرا رهبر دیگری وجود نداشت و ضرورت‌های شرایط موجود او را مجبور کرد که کشتی را از میان توفان عبور دهد و اندیشه‌ی خود را به شکل سیاست عملی بیان کند.»

رولان به صلح‌طلبی گرایش داشت و سرشت خشونت‌پرهیزی گاندی را واریسی کرده بود. به گفته‌ی او «هیچ چیز نادرست‌تر از آن نیست که کارزار گاندی را جنبش مقاومت منفعل بخوانیم. هیچ‌کس بیش از این مبارز خستگی‌ناپذیر از انفعال پرهیز ندارد، او چهره‌ی یک انسان مقاوم را به قهرمانانه‌ترین وجه به نمایش می‌گذارد. روح جنبش او مقاومت فعال است، مقاومتی که برون‌داد آن خشونت نیست بلکه نیروی فعال «عشق، ایمان و فداکاری است. این انرژی سه‌گانه در کلمه‌ی ساتیاگراها یا پافشاری بر حقیقت بیان می‌شود میان پیامبران و عرفا، گاندی یک استثناست زیرا او رؤیایی نمی‌دید و بر او وحی نازل نمی‌شد؛ نمی‌خواست خود را متقاعد کند که قدرتی فراطبیعی او را هدایت می‌کند و برای متقاعد کردن دیگران در این مورد تلاش نمی‌کرد. ویژگی اصلی او صمیمیت آشکار بود. پیشانی او آرام و پاک است، قلب او از غرور خالی است. انسانی مشابه همه‌ی انسان‌هاست. یکی از مقدسان نیست و از مردم نمی‌خواهد که او را مقدس بخوانند.» اما رولان در این میان به امیدی دل بسته بود: «یک چیز مسلم است: یا روح گاندی غلبه خواهد کرد یا دوباره خود را آشکار خواهد کرد، همان‌طور که قرن‌ها پیش به شکل مسیح و بودا آشکار شد، تا آنجا که کامل‌ترین جلوه‌ی سرشت زاینده‌ی زندگی آشکار شود و بشریتی تازه را به راهی نو هدایت کند.»

گاندی پانلال داسگوپتا: این فکر که گاندی به معنایی مارکسیستی انقلابی بود اصلاً به ذهن خطور - ۲ نمی‌کند. او که مبلغ و رهرو راه خشونت‌پرهیزی، جست‌وجوگر ابدی حقیقت خداوند و حواری صلح و مخالف معماگونه‌ی تمدن مدرن در شکل غربی آن بود، چگونه ممکن است به معنایی مارکسیستی انقلابی بوده باشد؟ مطالعه‌ی «گاندی انقلابی» اثر پانلال داسگوپتا را بسیار مفید یافتیم. داسگوپتا مارکسیست انقلابی سابق و رهبر حزب کمونیست انقلابی است.

پانلال می‌گوید: «کمونیست‌های هندی هرگز سعی نکرده‌اند که گاندی بزرگ را به درستی درک کنند. من گاندی‌گرایی را در پرتو مارکسیسم توضیح داده‌ام و اندیشه و کنش مارکسیستی را در پرتو گاندی تحلیل کرده‌ام.»

گاندی، مارکس، و دیگر مردان بزرگ این دوران را تلسکوپ و اینتروسکوپ بزرگ تلقی می‌کنم، اگر «کلمه‌ی اخیر را به معنای ابزاری برای مشاهده‌ی آنچه در ذهن واقع می‌شود، در نظر بگیریم نویسنده‌ی این کتاب بعد از بررسی ایده‌های پیچیده‌ی گاندی درباره‌ی خشونت‌پرهیزی، ادعا می‌کند که «به طور خلاصه، کاربرد خشونت‌پرهیزی و پافشاری بر حقیقت در همه‌ی موارد آسان و بی‌دردسر نبود، و گاندی برای آزمایش شیوه‌های عمل به آن، مجبور شد تا آخرین روزهای زندگی‌اش به کنکاش و ارزیابی خویشتن ادامه دهد. او در نائوکالی بارها از خود می‌پرسید که آیا واقعاً خشونت‌پرهیزی شجاعانه ممکن است؟»

پانلال بعد از بحث درباره‌ی شاخه‌های مختلف مسئله‌ی دالیت‌ها [کاست‌ فرودین هندوها] یادآوری می‌کند که کسی که در هند مشکل کاست‌های هندو را به قالب جدال طبقاتی ارتقاء داد، گاندی بود. به گفته‌ی او، از دیدگاه گاندی مشکل مربوط به کاست‌ها نبود بلکه مربوط به تضاد میان طبقات بالا و پایین، و استثمارگران و استثمارشدگان بود. به این ترتیب، گاندی مسئله‌ی کاست‌ها را در قالب طبقاتی ارائه کرد. پانلال معتقد است که «گاندی آرمان‌های بنیادین کمونیسم و سوسیالیسم را به شکلی وارد عمل کرد که از کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های زمانه‌ی او جز رشک بردن کاری بر نمی‌آمد.» «گاندی ممکن است کمونیست نبوده باشد اما مطمئناً می‌توانست عضو شایسته‌ای برای جامعه‌ی بی‌طبقه باشد.»

۳- اریک اریکسون، روان‌شناس و روان‌کاو آمریکایی که اصلیتی آلمانی داشت، و تعبیر «بحران هویت» ساخته‌ی اوست، در سال ۱۹۶۲ از هند دیدار کرد. از او «دعوت شده بود که سمیناری درباره‌ی چرخه‌ی زندگی انسان» را در احمدآباد اداره کند.

در سال ۱۹۱۸ در ماه‌های فوریه و مارس بلافاصله بعد از کارزار چامپاران، گاندی اعتصاب کارگران پارچه‌بافی احمدآباد را رهبری کرد. هدف این کارزار استفاده از شیوه‌ی پافشاری بر حقیقت و تلاش هم‌زمان برای توافق از طریق حکمیت بود تا حقوق کارگران در احمدآباد ۳۵ درصد افزایش یابد.

شیوهی مقاومت خشونت‌پرهیز برخلاف تصور چپ‌گراهای هند ابداً نرم‌خویانه نبود بلکه شیوه‌ای پیشرو در حرکت رو-به-جلوی تمدن بود. در نتیجه‌ی انقلاب صنعتی در اواسط قرن نوزدهم دامی ایدئولوژیک پهن شده بود و نتایج نوپای آن در روابط میان استخدام‌کنندگان و استخدام‌شدگان مشهود بود و این ایده که «سوسیالیسم» یا «برابری» تنها از طریق «خشونت انقلابی» می‌تواند به دست آید از همین‌جا ناشی می‌شد. این ایده‌ها امروزه دیگر مقبولیتی ندارند، دست‌کم نه به آن معنایی که در زمان زندگی مارکس داشتند. نخستین قربانی هر عمل خشونت‌آمیزی «حقیقت» است. میان «حقیقت» و «خشونت» نوعی تناقض ذاتی وجود دارد. از دید گاندی، «خشونت‌پرهیزی» هم‌ذات جدایی‌ناپذیر «حقیقت» بود. خشونت‌پرهیزی حتی به معنای فقدان محتواهای انقلابی یا مبارزه‌جویانه در یک جنبش نیست. این موضوعی بود که اریکسون تصمیم گرفت در اثر خود به نمایش گذارد. اثر او درباره‌ی یک «اتفاق» بود، یعنی مداخله‌ی گاندی در اعتصاب کارگران احمدآباد. او با محور قرار دادن این واقعه، در زندگی اولیه و آثار نخستین گاندی تأملی گسترده کرد و به این ترتیب به سرچشمه‌های عملکردی پرداخت که گاندی آن را «نیروی حقیقت» می‌خواند.

او در پایان این اثر نظر جالبی را مطرح می‌کند: «همگرایی روش گاندی و فروید با تأکید دوباره بر یک نکته روشن‌تر خواهد شد: در روش هر دوی آنها، موضوعی حیاتی با شیوه‌ای خشونت‌پرهیز اما مبارزه‌طلبانه کاویده می‌شود و تنها همین شیوه است که می‌تواند موجب روشن‌شدن بینش‌هایی درست در دو سوی مناقشه شود.» «روان‌کاوی شیوه‌ای برای وساطت خشونت‌پرهیز میان وجدان منکوب‌کننده و تمایلات مهارگسیخته‌ی ماست و بنابراین سرشت "اخلاقی" و "حیوانی" ما را وادار به مصالحه و احترام متقابل می‌کند.»

متأسفانه هیچ نویسنده‌ی هندی‌ای اهمیت دورانی را که در حد حماسه‌ها بود و شخصیت سرکش گاندی را آشکار کرد، به درستی درک نکرده است. «به کارگیری شیوه‌ی پافشاری بر حقیقت در ارتباط با موضوع تجارت نمک، استفاده‌ی بی‌نقص از ابزارهای تازه یعنی مبارزه‌طلبی خشونت‌پرهیز را مقابل چشم جهانیان گذاشت. شاید تنها چیزی که باید اینجا اضافه کنم این است که گاندی بعد از گذران مدتی دیگر در زندان، با وزیر مختار بریتانیا در مهمانی چای مشهور ملاقات کرد... لرد اروین، وزیر مختار، این ملاقات را چنین توصیف کرده است: "شگرف‌ترین ملاقات شخصی میان یک وزیر مختار و یک رهبر هندی." وقتی به گاندی یک فنجان چای داده شد، او از یک پاکت کاغذی که از درون شال خود در آورد، کمی نمک (معاف از مالیات) در آن ریخت و با لبخند گفت: "این هم برای یادآوری قیام آمریکایی‌ها بر ضد معافیت مالیات"» بریتانیا در بوستون

گاندی آشیش ناندی: بر مبنای اندیشه‌ی ضدمدرنیته‌ی گاندی زبانی جدید برای سرپیچی شکل گرفت. ۴- ناندی در مقاله‌ی خود با عنوان **دشمن صمیمی** می‌گوید: «این مقاله در وهله‌ی اول پژوهشی است در ساختارهای روان‌شناختی و نیروهای فرهنگی که استعمارگری بریتانیا در هند را حمایت یا در مقابل آن

مقاومت کرد.» «ادامه‌ی این مقاله در بستر این دو فرایند و به عنوان نمونه، بررسی می‌کند که چگونه فرهنگ استعماری در هند بریتانیا بر دو مقوله‌ی بنیادین و معنای فرهنگی آنها در بریتانیا بنا شده بود و تبعیض نهادینه را امکان‌پذیر می‌کرد، یعنی جنسیت و سن. این مقاله نشان خواهد داد که چگونه این معناها با نسخه‌ی جایگزین خود از سنت هندی، و به‌ویژه با نسخه‌ی احیاء‌شده‌ی این سنت در اندیشه‌ی گاندی، مواجه شدند.»

به محض اینکه استعمارگران و استعمارشدگان تعریف نقش‌های استعماری خود را عمیقاً پذیرفتند و شروع به سخن گفتن به زبانی کردند که هر طبقه‌ی جنسی و سیاسی را یکپارچه تلقی می‌کرد، حتی با وجود شور اصلاح‌گری، نبرد برای تسلط بر ذهن مردم تا حد زیادی به نفع پادشاهی بریتانیا تمام شده بود. «این فرهنگ بسیاری از جنبش‌های اعتراضی پیش از گاندی را در خود هضم کرده و به بخشی از خود تبدیل کرده بود. این جنبش‌ها می‌خواستند مردانگی هندی‌ها را با شکست دادن بریتانیا به آنها بازگردانند، در مقابل نیرویی مایوس‌کننده مقاومت کنند، و هندی‌ها را یک بار برای همیشه از خاطره‌ی تاریخی شکست حقارت‌آمیزشان در بازی خشونت‌آمیز قدرت و "سیاست زور" خلاص کنند.» واضح بود که اگر نظامی‌گری و شجاعت جنگی صفت متمایزکننده‌ی حاکم بود، حاکمی که بیشترین توان نظامی را داشت باید حکومت می‌کرد.

به گفته‌ی ناندی، رویکرد تمام اصلاح‌گران پیش از گاندی مانند براهموساماج، تئوسوفی، آریاساماج و غیره، عبارت از مسیحی‌وار کردن هندوئیسم به شکل یک سنت توحیدی بود. در واقع، زیبایی یا دلیل وجود هندوئیسم سنت‌های کثرت‌گرا و روستایی آن است. بنابراین، کار این اصلاح‌گران که شاید بتوان آن را شکل دادن به ساختاری ذهنی دانست، غرب را با قدرت و هژمونی یکی کرد و این دو با تمدنی برتر یکسان شمرده شدند. چنین طرز فکری به از دست رفتن حس مردانگی و مقاومت فرهنگی هندوها انجامید، اتفاقی که تصور می‌شد نتیجه‌ی از دست دادن خصوصیات اصیل آریایی مشترک میان آنها و غربی‌هاست.

فرایند روان‌شناختی استعمار یعنی «هضم مخالفان در منطق خود» نیازمند هم‌ذات‌پنداری سرکوب‌شدگان با سرکوب‌کنندگان است. گاندی کوشش‌های اصلاح‌گرانه‌ی مذکور را بازتعریف کرد تا قیام علیه بریتانیایی‌ها را بر مبنای تلاش هندوها به عنوان شهروندان هندی و نه پیروان دین هندو سامان دهد و برای هندوئیسم این حق را کسب کرد که ماهیت خود را به عنوان دینی سازمان‌نیافته، بی‌انتظام و باز حفظ کند. گاندی به کمک خشونت‌پرهیزی خود بر عنصر زنانه‌ی جنبش نیز تأکید کرد.

گاندی با عبور از دو معنای حاکم بر مقاومت‌های اجتماعی این عصر، یعنی فهم مارکسیستی از معنای طبقه‌ی اجتماعی و فهم فرویدی از نیروهای لیبیدویی، راه سومی ایجاد کرد که از جبرگرایی هر دوی این اندیشه‌ها فارغ بود. به گفته‌ی ناندی: «...استعمار در وهله‌ی اول موضوعی مربوط به آگاهی است و باید نهایتاً در ذهن مردم شکست بخورد.» «همان‌طور که گاندی در سراسر زندگی خود به روشنی نشان داد، آزادی محدودیت‌ناپذیر است؛ نه فقط به این معنای رایج که میان سرکوب‌شدگان جهان از نظر آزادی

نمی‌تواند تبعیضی وجود داشته باشد بلکه به این معنای غیر رایج که خود سرکوبگر نیز در فرهنگ سرکوب گرفتار شده است. «نتیجه‌ای که گاندی به آن رسید را می‌توان چنین بیان کرد: «جایگزین مناسب برای ملی‌گرایی هندو، ترکیبی شگرف از هندوئیسم سنتی و محلی و هندوئیسم غیر خودآگاه است که اغلب هندی‌ها، چه هندو باشند و چه نباشند، بر اساس آن زندگی می‌کنند.»

۵- گاندی آنتونی پارل: آنتونی ج. پارل، استاد تاریخ دانشگاه کالگری در کانادا، فلسفه‌ی گاندی را تلاشی برای ایجاد هماهنگی میان روایت‌های اصلی فلسفه‌ی هندو تلقی کرده است و سعی کرده که بر این اساس نسخه‌ای از فلسفه‌ی گاندی ارائه دهد. پارل توجه خوانندگان خود را به این موضوع جلب می‌کند که چگونه گاندی متون سنتی هندو را تفسیر و بازتفسیر می‌کند تا آنها را به بستر مدرن وارد کند و این متون در قالب جدیدی که گاندی به آنها داده، معنایی سکولار پیدا کرده‌اند.

در سال ۱۹۸۴، گاندی در تلاش برای حل بحران فکری‌ای که در آفریقای جنوبی بدان دچار شده بود، نامه‌ی مشهور خود را به راج‌چاندبهای [شاعر، عارف، فیلسوف، محقق، و اصلاح‌گر دینی که به دلیل نامه‌هایش به گاندی مشهور است. م.] نوشت. این نامه بیست و هفت پرسش را درباره‌ی موضوعاتی بسیار اساسی مثل ماهیت روح، خدا، رستگاری، کیهان، مظاهر خداوند و غیره دربرمی‌گرفت. تقریباً پنج پرسش در این میان با رستگاری مرتبط بود و از ماهیت و چگونگی دستیابی به آن می‌پرسید.

گاندی نخستین بخش توصیه‌های راج‌چاندبهای مبنی بر اینکه بهاگواد گیتا و یوگا و اسپیشتا را بخواند، پذیرفت. اما بخش دوم نامه را نپذیرفت. در بخش اخیر به او توصیه شده بود که از جهان کناره‌گیری کند. گاندی به جای کناره‌گیری از جهان در پی آن بود که در آن مشارکت فعال داشته باشد. به گفته‌ی پارل، گاندی تصمیم گرفت که در آفریقای جنوبی درگیر سیاست شود، و بقیه‌ی داستان را همه می‌دانند. راج‌چاندبهای از این چرخش سرنوشت‌ساز در زندگی گاندی بسیار آشفته بود. او تا آنجا پیش رفت که به گاندی هشدار داد که «برای خیر و صلاح روح خود بیش از حد در سیاست وارد نشود.» از این واقعه چه می‌توان فهمید؟ احتمالاً گاندی رستگاری فردی را در حالتی که تمام جامعه‌ی اطرافش رنج می‌بردند، ممکن نمی‌دانست. گاندی رستگاری را موضوعی اجتماعی و جمعی تلقی می‌کرد، نه فردی.

گاندی متون فلسفی هندو را بر اساس مستلزمات ندای درونی خویش از نو تعریف کرد و در نظریه‌های خود مفاهیم غربی را نیز جا داد. او «ملی‌گرایی خشونت‌پرهیز» را شرط لازم برای «زندگی جمعی یا متمدن» می‌دانست. به گفته‌ی پارل، درک گاندی از معنای ملت شدیداً متأثر از تصویری مدنی یا لیبرال از ملی‌گرایی بود، به‌ویژه به شکلی که جوزپه ماتزینی آن را ارائه می‌کرد. اما او برای ساختن ایده‌ی خود در این باره از تعبیرهایی استفاده می‌کرد که به طور خاص از سنت‌های هندی برخاسته بودند.

از نظر گاندی، دین‌دار بودن وسیله‌ای برای دستیابی به پوروشارتا است [پوروشارتا هدف انسان از دیدگاه آیین هندو است که ترکیبی است از چهار عنصر درست‌کرداری، زندگی مرفه، لذت کام‌کارانه و

رستگاری.م.] او معتقد بود که برای دستیابی به پوروشارتا دین لازم است اما از این دیدگاه نیز دفاع می‌کرد که حکومت باید در امور دینی بی‌طرف باشد. در فهم گاندی، بی‌طرفی حکومت به معنای گرایش به بی‌دینی یا مادی‌گرایی نبود. وجود حکومت در آرتا [به معنی زندگی مرفه، که یکی از چهار عنصر پوروشارتا است.م.] ریشه دارد. بنابراین، حکومت اهداف صریح خود را دارد که ارتباط مستقیمی با رستگاری [یعنی عنصر دیگر پوروشارتا.م.] ندارد.

۶- جایگاه گاندی در سنت آنارشیستی: هر کسی که برای نخستین بار زندگی‌نامه‌ی خودنوشت گاندی با عنوان «**داستان تجربه‌ی من با حقیقت**» را بخواند، به این نتیجه خواهد رسید که گاندی در اصل یک شهروند قانون‌پذیر بود.

آیا گاندی در باطن آنارشیست یا سنت‌شکن بود؟ در سایت ویکی‌پدیا، در فهرست نام آنارشیست‌ها نام گاندی را در صف کسانی می‌بینیم که نشان «آنارشیست» بر سینه دارند، در کنار کسانی مانند پرودون، میخائیل باختین، پینتر کروپوتکین، ویلیام گادوین، اما گولدمن، تولستوی و بهاگات سینگ و غیره. در زندگی گاندی شواهد فراوانی هست که نشان می‌دهد او از کودکی تا آخرین نفس با هر «مرجعیتی» تعارض داشت. این ویژگی بخشی جدایی‌ناپذیر از اندیشه‌ی آنارشیستی است. اما اشکال برشمردن گاندی در کنار آنارشیست‌ها این است که در تصور عامه آنارشیسم عمیقاً با فرهنگ خشونت در هم تنیده است.

اما بسیاری از مطالعات نشان داده است که حتی در سنت آنارشیسم غربی برخی لایه‌های پنهان وجود دارند که خشونت‌پرهیزند. فصل مشترک سنت‌های آنارشیستی خشونت نیست بلکه انکار «مرجعیت» است. جورج وودکاک «آنارشیسم» را دیدگاهی می‌داند که جامعه‌ی موجود را به نقد می‌گیرد و سعی در تغییر آن دارد. «همه‌ی آنارشیست‌ها مرجعیت را انکار می‌کنند؛ بسیاری از آنها علیه آن می‌جنگند. اما به هیچ وجه نمی‌توان همه‌ی کسانی را که مرجعیت را انکار می‌کنند و علیه آن می‌جنگند آنارشیست دانست. از نظر تاریخی، آنارشیسم دیدگاهی بوده که جامعه‌ی موجود را به نقد می‌گیرد؛ دیدگاهی که افقی از جامعه‌ی مطلوب آینده را تصویر می‌کند؛ و برای عبور از اکنون به آینده شیوه‌هایی را پیشنهاد می‌کند.»

اکثریت آنارشیست‌ها (اگر نه همه‌ی آنان) ویژگی‌های مشترکی دارند: احتراز از نظام‌سازی، طبیعت‌گرایی، گرایش‌های شدیداً اخلاقی، ضد تاریخ‌گرایی، رویکردهای غیرسیاسی یا ضدسیاسی، اقدام مستقیم و فردگرایانه، انکار یا بدبینی نسبت به هر گونه دیدگاهی درباره‌ی همه‌ی شکل‌های حکومت یا مرجعیت و امثال آن. گاندی تا حد زیادی در این توصیف می‌گنجد. او خود آرمان‌شهرش را «آنارشی آگاهانه» توصیف می‌کند. به گفته‌ی ن. ک. بوزه، گاندی در جایی گفته که حکومت «نماینده‌ی خشونت در شکل متمرکز و سازمان‌یافته‌ی خویش است. فرد روح دارد اما حکومت ماشینی بی‌روح است؛ هرگز نمی‌تواند از خشونت که موجودیتش بدان وابسته است، فاصله بگیرد». بیکو پارک و پارتا چاتارجی هم اذعان دارند که گاندی نه فقط از حکومت مدرن بلکه از حکومت به معنای کلی ناخشنود بود.

گاندی یک معما است، شخصی است که محبوب برخی افراد و منفور برخی دیگر است. در سنت عرفانی هند، او همچنان تفسیرهای معمول را به چالش می‌کشد و عرصه‌ای برای افق‌های جدید می‌گشاید. گاندی همچنان شناخته و ناشناخته مانده، آشکار و پنهان است و جذابیت او در همین تناقض‌هاست. اشاره به نظام‌های فکری در این مقاله تنها با هدف بیان مطلب صورت گرفته، وگرنه اندیشه‌ی گاندی گستره‌ای بی‌پایان برای پژوهش‌های بیشتر در اختیار محققان گذاشته است.

منبع سایت آسو